

## بررسی جلوه‌های بلاغت در خطبۀ قاصعه امام علیؑ

صدیقه کاشفی (کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیات دانشگاه الزهراء، تهران) (نویسنده مسئول)

skashefi255@gmail.com

فتحیه فتاحیزاده (استاد علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء، تهران)

f\_fattahizadeh@alzahra.ac.ir

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۵) (تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۲۰)

### چکیده

در میان مسلمانان، نهج البلاغه، به عنوان ارزشمندترین میراث امیرمؤمنانؑ همواره مورد توجه بوده است. این اثر، از آن جهت که کتابی بلاغی و در اوج فصاحت است، مورد عنایت صاحبان سخن قرار گرفته است. در این نوشتار، یکی از خطبۀ‌های امام علیؑ با نام «خطبۀ قاصعه» مورد تأمل قرار گرفته است. از پرسش‌های اصلی این پژوهش آن است که: حضرت در این خطبۀ به چه نحو از عناصر بلاغی تصویرآفرین استفاده کرده است و دلیل این انتخاب ایشان چیست؟ توجه به ساختار نحوی و ادبی و گزینش مناسب واژگان در این خطبۀ و تأثیر آن بر فهم کلام، استفاده از آرایه‌های تشییه، استعاره و کنایه به گونه‌ای فضای ایراد کلام و شرایط مخاطبان را شرح می‌دهد. از میان این عناصر، تمرکز ویژه امام بر صنعت استعاره، حاکی از آن است که امام بیشتر با مخاطبانی مواجه است که اگر چه نسبت به بسیاری از حقایق آگاهند، اما غرض ورزی‌شان مانع از پذیرش حق از سوی آنان شده است و حضرت جز تأکید بر کلام خود چاره‌ای نداشته‌اند؛ شرایطی که امکان صراحت در لفظ وجود نداشته و در لفافه و با اشاره سخن گفتن را اقتضا می‌کرده است. بررسی این امور علاوه بر نشان دادن گوشۀ‌هایی از عظمت کلام حضرت در ارتباط برقرارکردن با مخاطب، به خوبی نشان می‌دهد که روح حاکم بر زمان ایراد خطبۀ، دقیقاً مطابق با شخصیت و محیط زندگی حضرت علیؑ بوده است.

کلیدواژه‌ها: نهج البلاغه، خطبۀ قاصعه، تصویرآفرینی، آرایه‌های ادبی.

## ۱. مقدمه

عظمت بلاغی کلام در نهج البلاغه، شارحان مختلف را با بضاعت‌های علمی متفاوت، مسحور نموده است. این کتاب، گنجینه‌ای است از صنایع ادبی که در بهترین صورت و به دور از هرگونه تکلف و تصنیع گردآمده است. صنایع ادبی چونان آب روان در جویبارهای زیبا جاری گشته و کام تشنجان حکمت و حقیقت را در قالب‌هایی بس زیبا سیراب می‌سازد. این منظر از نهج البلاغه خود از عوامل شکفتی این کتاب و به تهایی دریابی موّاج و بیکران از گوهرهای ادبی است که هرچه درباره آن گفته آید، کم باشد (خوبی، ۱۴۰۳: ۲۱۵/۱۰). بدین منظور در این نوشتار، با تمرکز بر طولانی‌ترین خطبه امام علی<sup>ع</sup> با نام «خطبه قاصعه»، مهم‌ترین مؤلفه‌های بلاغی تصویرآفرین در این خطبه، با هدف تبیین غنای ادبی عبارات علوی، مورد اهتمام قرار گرفته است.

### ۱ - ۱. بیان مسئله

از میان مؤلفه‌های بلاغی، مجاز، استعاره، کنایه و تشبیه به عنوان مهم‌ترین صنایع بیانی مطرح شده است که نقش بهسزایی در تصویرآفرینی عبارات خطبه قاصعه ایفا می‌کند. استفاده از روش تصویرگری، حسنگیزی، همراهی صور خیال ادبی با حیات و حرکت منظم حس و عاطفة، از عوامل تأثیرگذار کلام آن حضرت هستند. بدین منظور، سوالات اصلی این تحقیق آن است که: حضرت علی<sup>ع</sup> از عناصر تصویرآفرینی به چه نحو در کلام خود استفاده کرده است؟ برجسته‌ترین تصاویر و آرایه‌های موجود در خطبه قاصعه کدام است؟ و نقش تصویرآفرینی در شنونده و خواننده چیست؟

### ۱ - ۲. پیشینه پژوهش

علاوه بر شرح مختلف که به مواردی از تصویرآفرینی در نهج البلاغه به طور غیرمستقیم اشاره کرده‌اند، تحقیقاتی در زمینه تصویرآفرینی، تحت عنوان «جلوهای بلاغت در نهج البلاغه» (خاقانی، ۱۳۷۶)؛ مقالاتی مانند: «علوم بلاغت در نهج البلاغه» (اوسط ابراهیمی)، «نگاهی کوتاه به صبغه هنری کلمات قصار حضرت علی<sup>ع</sup> در نهج البلاغه» (۱۳۷۹)

(جهان‌تیغ، ۱۳۸۶)، «تصویرآفرینی در نهج البلاغه» (جعفری، ۱۳۸۱) و «هنر تصویرآفرینی در نهج البلاغه» (قاسمی، ۱۳۸۶) صورت گرفته است که قسمت‌هایی را به بررسی هنر تصویرآفرینی حضرت اختصاص داده‌اند و با نگاه کلی به نهج البلاغه مواردی را بیان نموده‌اند؛ لکن بررسی این جنبه با جزئیات بیشتر و با تمرکز بر یک خطبه خاص، صورت نگرفته است. بدین منظور در راستای شناخت وجود بلاعه و به منظور بهره‌مندی از این دریای بیکران، با تمرکز بر طولانی‌ترین خطبه امام با عنوان «خطبه قاصعه» تلاش گردیده است با جزئیات بیشتری این خطبه از نظر ادبی بررسی شود.

### ۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

بررسی وجود بلاعه خطبه قاصعه، علاوه بر نشان دادن ذرہ‌ای از عظمت کلام حضرت در خلق یک اثر ادبی بی‌نظیر، به کشف چگونگی بیان حقایق و انتقال مضامین می‌پردازد که باعث افزایش گیرایی کلام در دل و جان مخاطب می‌شود. همچنین کشف چگونگی ارتباط برقرارکردن با مخاطب، موجب شناخت بهتر افکار امام و ارتقا بخشیدن دانش و معرفتمان نسبت به محیط آن روزگار می‌گردد.

### ۲. بحث

برای نیل به اهداف پژوهش در این قسمت، ابتدا معنای بلاعه آورده شده است؛ سپس به دسته‌بندی عناصر صورخیال پرداخته و برای هریک از آن‌ها، نمونه‌های ذکر شده در خطبه قاصعه همراه با تحلیل مختصری آورده شده است.

### ۲. معنای بلاعه و فواید آن

بلاغت در لغت به معنی وصول یا به انتهای رسیدن یا به پایان رسیدن است و در اصطلاح عبارت است از مطابقت کلام با مقتضای حال، همراه با فصاحت عبارات آن (هاشمی، ۱۳۸۱: ۳۲). بلاعه، هنر ارائه کلام زیباست و کلام، جزئی از مجموعه امور قراردادی و علوم اعتباری است (حاقانی، ۱۳۷۶: ۲۰) و تصویر ادبی به معنای به کارگرفتن سخن به گونه‌ای خاص است که در آن، معانی و مفاهیم به روشنی جدید و ابتکاری تجسم می‌یابند و حتی به اشکالی قابل روئیت، جلوه‌گر می‌شوند و در حقیقت، در این‌گونه موارد، سخن از قالب تنگ خود خارج شده،

به عالمی زنده و پرنشاط پا می‌گذارد (یاسوف، ۱۳۸۵: ۲۳) و می‌تواند شامل هر نوع آرایه کلامی به شکل‌هایی از نوع تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه و مانند آن‌ها باشد که به منظور ایجاد صورت‌های ذهنی و انگیزش عاطفه به کار می‌رود (انوری، ۱۳۸۲/۳: ۱۷۶۶).

### ۳. عناصر صورخیال در خطبه قاصعه

در این قسمت، بعد از معرفی اجمالی هر یک از عناصر، به بیان نمونه‌هایی از آن در خطبه قاصعه می‌پردازیم.

#### ۱-۱. صنعت استعاره

استعاره در لغت، مصدر باب استفعال است از مصدر ثلاثی مجرد العاریه، به معنای عاریت خواستن که به معنای رد و بدل شدن چیزی بین دو شخص به صورت امانت دادن یا گرفتن است (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۶۸/۴) و در اصطلاح «منتقل کردن عبارتی است از موضع استعمالش در اصل لغت به منظوری خاص، به معنایی دیگر و آن منظور یا برای شرح معنی و روش نمودن آن است یا برای تأکید و مبالغه، یا برای اشاره کردن به آن لفظی اندک یا نیکو ساختن عبارتی که در آن قرار می‌گیرد که تمام این ویژگی‌ها در استعاره یافت می‌شود» (عسکری، ۱۳۷۱: ۲۶۸).

#### ۱-۱-۱. نمونه‌های صنعت استعاره در خطبه قاصعه

حضرت برای تبیین «الْمُتَكَبِّرُ» با استفاده از صنعت استعاره، علاوه بر زیبایی بخشیدن به کلام، به تشریح دقیق‌تر و ملموس‌تر آن می‌پردازد و در عبارت «لِبَسَ الْعَزَّ وَ الْكِبْرِيَاء»، عزت و بزرگی را به لباسی مانند کرده که آن را می‌پوشند. [از آوردن لباس (مشبه به) پرهیز شده و یکی از ملزومات آن با مشبه بیان شده است] (بحرانی، ۱۳۸۵: ۳۳۵/۴) و در عبارت «وَادْرَعَ لِيَاسَ التَّعَزُّ» تکبر و به خود بالیدن ابلیس را تشبیه به پوششی برای وی کرده است (همان).

همچنین عبارت «جَعَلَهُمَا حِمَىٰ وَ حَرَّمًا عَلَىٰ غَيْرِهِ» دارای استعاره است و با توجه به «حِمَىٰ وَ حَرَّمًا» که به معنای ممنوعیت است، کبریایی را خاص خداوند بیان می‌نماید (همان).

در عبارات «وَنَازَعَ اللَّهَ رِدَاءُ الْجَبْرِيَةِ، وَ ادْرَعَ لِيَاسَ التَّعَزُّ، وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّدَلُّ» که به بیان دلایل نزاع ابلیس با پروردگار بر سر عزت و کبریایی پرداخته است، «خلع قناع التَّدَلُّ» استعاره است؛ یعنی شیطان، نقاب فروتنی و بندگی در پیشگاه حق را که همچون حجابی برای حفظ

آبروی بندگی او بود، از صورت خود به دور افکند و خود را رسای خاص و عام کرد که گویای توصیه حضرت به تواضع در برابر پروردگار و پرهیز از هر گونه سرکشی در مقابل خداوند و اولیا اوست.

حضرت علی علي چگونگی تهاجم شیطان را با عبارت «فَأَعْمِرِي لَقْدْ فَرَقَ لَكُمْ سَهْمَ الْوَعِيدِ، وَ أَعْرَقَ لَكُمْ بِالْتَّرْعِ الشَّدِيدِ، وَ رَمَاكِمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ» به خوبی ترسیم کرده است. عبارات «الْتَّرْعِ الشَّدِيدِ وَ مَكَانٍ قَرِيبٍ»، استعاره از وسوسه‌های شیطانی و آرایشگری‌های اوست که در پیشگاه حق تعالی، فرزندان آدم را به آن تهدید کرد و گفت: «رَبِّيْمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَرْزِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (الحجر: ۳۹). وجه استعاره آن است که ابلیس این وسوسه را جلوی روی انسان‌ها جلوه می‌دهد و روح آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و باعث هلاکت و تباہی آن‌ها در آخرت می‌شود؛ چنان که تیر به روی کسی بیندازد و او را به هلاکت برساند (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵: ۱۴۲/۱۳).

در ادامه بیان ویژگی‌های شیطان، آورده است: «اسْتَفْحَلَ سُلْطَانُهُ عَلَيْكُمْ، وَ دَلَفَ بِجُنُودِهِ نَحْوَكُمْ» که نشان از استعاره لفظ استفحال برای اشاره به قدرت شیطان در اغوا و تسلط بر نفوس آدمیان است (بحرانی، ۱۳۸۵: ۴۳۶/۲).

امام در عبارت «يَقْتَصُونَكُمْ بِكُلِّ مَكَانٍ، وَ يَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ» به بیان ویژگی‌های شیطان پرداخته است که لغت «إقتناص» علاوه بر معنای صید، در معنای استعاری نیز به کار رفته و مراد حضرت، عبارت است از آن‌که، زمانی که شیطان، چشم طمع در آدمی قرار داد، دیگر از افعال او نمی‌توان به راحتی ممانعت کرد؛ و یکی از تبعات به دام افتادن، قرار دادن زنجیر ذلت برگردان است. در واقع حضرت علی علي با ذکر این کلمه می‌گوید: شیطان در همه مکان‌ها به رصد آدمیان نشسته است؛ تا عده کثیری از آن‌ها را به ضلالت کشاند (بحرانی، ۱۳۸۵: ۲۵۶/۱۰؛ خوئی، ۱۳۵۸: ۲۹۱/۱۱).

در عبارت «اسْتَفْحَلَ سُلْطَانُهُ عَلَيْكُمْ، وَ دَلَفَ بِجُنُودِهِ نَحْوَكُمْ»، «دَلَفَ بِجُنُودِهِ» تعبیر استعاری است و تمام تلاش شیطان برای فریب دادن انسان به سان سپاهی تلقی شده است که جز قصد هلاکت آدمیان، هدفی ندارد (بحرانی، ۱۳۸۵: ۱۹۵/۱۰).

با تکبر آدمی و گشایش راه نفوذ برای شیطان، شیطان با هجوم همه جانبه و مستمر خود، آدمی را به اسارت در می‌آورد و با تسلط بر او، قدرت تعقل و تصمیم گیری را از او می‌گیرد و

تمام گفتار و کردار او، مطابق خواست شیطان می‌شود. هم‌چنان که در عبارت «وَ تَرَاجِمَةً يَنْطُقُ عَلَى الْأَسْتِئْنِهِمْ، اسْتِرَاقاً لِعُقُولِكُمْ وَ دُخُولاً فِي عُيُونِكُمْ، وَ نَفْثَا فِي أَسْمَاعِكُمْ»، «وَ تَرَاجِمَةً يَنْطُقُ عَلَى الْأَسْتِئْنِهِمْ» استعاره است؛ به این جهت که سخن‌شان نتیجه‌ای است که شیطان از وسوسه مردم می‌خواهد بگیرد؛ پس اینان همان سخنگو برای شیطان‌اند (همان: ۲۴۶/۴).

حضرت نحوه اسارت را این‌گونه بیان می‌فرمایند: «فَجَعَلَكُمْ مَرْمَى تَبَلِّهِ، وَ مَوْطَئَ قَدَمِهِ، وَ مَأْخَذَ يَدِهِ...»؛ پس شما را نشانه تیر خود کرد و زیر پایتان بسپرد و به چنگ خود درآورد. در این عبارت «مَوْطَئَ قَدَمِهِ»، استعاره از کسانی است که به واسطه شیطان، مورد اهانت واقع می‌شوند و به معنای لگدگاه است و استعاره از ذلت و خواری گناه است که بر او وارد می‌شود، مثل وجود بی‌ارزشی است که لگدمال شود و چون قدم با موطئ مناسبت دارد، به عنوان ترشیح آن آورده‌اند. کلمه «مَأْخَذ»، استعاره از حالت گرفتاری آدمیان در بندها و ریسمان‌های وساوس شیطانی است و چون معمولاً گرفتن‌ها به وسیله دست انجام می‌شود، لذا کلمه ید را برای ترشیح آن آورده‌اند (بحرانی، ۱۳۸۵: ۳۷۹/۴).

در بند کشیدنی که آدمی را تحت فرامین شیطان قرار داده و او را به ظلم و سرکشی و آلودگی به گناهان گوناگون سوق می‌دهد. به قول حضرت امیر ﷺ «فَإِنَّهَا مَصِيدَةٌ إِلَّيْسَ الْعَظِيمَ»؛ «مَصِيدَةٌ إِلَّيْسَ»، تعبیر استعاری است و به وحامتِ ستمگری و فخرفروشی به وسیله شکار مانند شده است که شیطان با آن، ایمان انسان‌ها را شکار می‌کند.

فردی که به گناه کبر آلوده می‌شود، این رفتار به مرور زمان، در او نهادینه شده، گویی جزو عادات او می‌گردد؛ همان‌گونه که حضرت، آن را با عبارات «لَوَاقِحُ الْكَبِيرِ»، «نَوَاجِمُ الْفَحْرِ» و «طَوَالِعُ الْكَبِيرِ» آورده که استعاره است و در «لَوَاقِحُ الْكَبِيرِ»، کبر و فخرفروشی به موجودی تشییه شده است که زاد و ولد می‌کند، سپس آن موجود حذف شده و یکی از ویژگی‌های آن - که لقادح باشد - با کبر بیان شده است. «نَوَاجِمُ الْفَحْرِ وَ طَوَالِعُ الْكَبِيرِ» نیز استعاره هستند. بدین صورت که فخرفروشی و کبرورزی به گیاهی همانند شده است که غنچه و شکوفه می‌دهد.

ایشان با توصیه به پرهیز از همنشینی و یا پیروی از رؤسای متکبر می‌فرمایند: «وَ لَا تُطِيعُوا الْأَدْعِيَاء الَّذِينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدَرُهُمْ، وَ خَلَطْتُمْ بِصِحَّتِكُمْ مَرَضُهُمْ، وَ أَدْخَلْتُمْ فِي حَقِّكُمْ بَاطِلَهُمْ، وَ هُنْ أَسَاسُ الْفُسُوقِ، وَ أَحْلَاسُ الْعُقُوقِ» که در آن، «شربتُم» استعاره مرشحه است؛ زیرا این واژه به جای «استبدلتم» آمده و سپس «کدر» که از ویژگی‌های شرب است بیان شده و

جزء ترشیح استعاره است. در این عبارت، چند استعاره به کار رفته که یکی کلمه «صفو» یعنی آشامیدنی خالص که استعاره از عقیده و ایمان پاک و یا زندگی باصفا و صمیمیت آن هاست و لفظ «کَدَرْ» استعاره از نفاق و سایر صفت‌های ناپسند نفسانی است که سبب ناخالصی ایمان می‌شود، مانند خوی زشت حسد و امثال آن که عقیده و ایمان انسان را سست می‌کند و باعث ایجاد فساد و فتنه می‌شود و در نتیجه، دنیای فرد، تلخ و پرآشوب می‌شود. واژه «شرب» که به معنای آشامیدن است، ترشیح برای استعاره یاد شده است و معنای عبارت این است که وقتی از آنان پیروی کردید، کفر و نفاق آن‌ها را به ایمان خود درآمیخته و آن را آشامیده‌اید؛ چنان‌که آب خالص را با شراب حرام مخلوط کنند و بیاشامند. همچنین عبارت «هُمْ أَسَاسُ الْفُسُوقِ، وَ أَحْلَاسُ الْعُقوَقِ» که استعاره از «ادعیاء» است و حضرت با به کارگیری این دو لفظ، ملازمت فرومایگان را به گناهان و انحرافات گوشزد کرده است.

در عبارت «كَانُكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُكْفِيُوا الْإِسْلَامَ عَلَىٰ وَجْهِهِ اِنْتَهَاكًا لِحَرِيمِهِ» شرارت گناهکاران در برابر آموزه‌ها و احکام اسلامی به ظرفی مانند شده است که واژگون شده و محتوای آن به زمین ریخته است (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵: ۱۷۹/۱۳)؛ زیرا «تُكْفِيُوا الْإِسْلَامَ»، استعاره است و اسلام به ظرفی مانند شده است و آموزه‌ها و احکام این شریعت، به محتوای ظرف تشبيه شده است. سپس مشبه به – که ظرف باشد –، حذف شده و یکی از لوازم آن «تُكْفِيُوا» برای مشبه اثبات شده است که نشان از واژگونی احکام و شریعت اسلام و خلط حق و باطل در نتیجه تفرقه است.

در راستای عبارات قبل، اسلام راستین را با عبارت «قَيْدُ الْإِسْلَامِ» آورده که استعاره است و آموزه‌های شریعت به سان قید و بندی تصور شده است که آدمی را از افتادن در ورطه گناهان، نگهداری می‌کند.

امام علی ع به تواضع توصیه فرموده و می‌فرماید: «وَ اعْتَمِدُوا وَضْعَ التَّدَلْلِ عَلَىٰ رُؤُوسِكُمْ» که در آن، حرف «علی» در معنای استعلا به کار رفته و مراد از این تعبیر استعاری، آن است که چنان که فروتنی را در رفتارتان نهادینه کنید، کوچکترین شوکی برای فخرفروشی نخواهید داشت. در این عبارت، حضرت، فروتنی را به مانند تاج پادشاهان دانسته‌اند و نکته قابل توجه آن است که فرمانروایان، شوکت، عزت و ابهت خود را وامدار کلاهی به نام تاج می‌داند و در واقع تاج، سمبول حکومت است. در نتیجه، فرد با برسداشتن تاج تواضع و اقرار به کوچکی،

عزت و بزرگی می‌یابد و در پیشگاه الهی رفیع می‌گردد و فرد لازم است، همچنان که مراقبت می‌کند و مانع از افتادن تاج از سر می‌شود، بر امر تواضع نیز استمرار داشته باشد.

امام علیهم السلام با عبارت «وَاتَّخِذُوا التَّوَاضُعَ مَسْلَحَةً بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ عَدُوِّكُمْ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ»، نقش تواضع در زدودن کبر و مقابله با شیطان را به زیبایی ترسیم می‌کند؛ زیرا «مسلحه» به معنی محدوده‌ای است که مردان مسلح برای جلوگیری از حمله دشمن، به حال آماده‌باش، مستقر می‌شوند (بحرانی، ۱۳۸۵: ۶۷/۲). در اینجا کلمه «مسلحه» برای تواضع، استعاره است؛ زیرا اشخاص متواضع به دلیل داشتن این خصلت پسندیده، دین و معنویت خود را از دستبرد ابلیس و لشکریانش محافظت می‌کنند و نمی‌گذارند خوی ناپسند تکبر و سایر رذائل اخلاقی و عملی بر آنان حمله کنند؛ چنان که فرد مسلح، خود و اشخاص مورد نظرش را از شر دشمنان محافظت می‌کند؛ در واقع تواضع، راه پیشگیرانه از نفوذ شیطان و دچار شدن به بیماری کبر است.

درباره توانایی خداوند در طرق مختلف آفرینش انسان در عبارت «لَوْأَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُخْلِقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يُخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاً وَهُ»، به آفرینش از نور بیان شده است که مراد، آفرینش روحانی و مجرد از ماده ظلمانی است و این معمول است که گاهی از مجردات تعییر به نور می‌شود (مثلًاً انوار خدا، انوار جلال او و انوار حضرتش، نور علم و...) و همچنین از مجردات تعییر به بوبیدنی هم می‌شود و می‌گویند: فلانی رایحه علم را بو نکرده و تعییر به طعم نیز می‌شود؛ یا فلانی شیرینی دانش را نچشیده است و همه این‌ها برای تقریب به ذهن، لفظ محسوس را استعاره برای معقول آورده‌اند.

امام در بیان یکی از ویژگی‌های انسان متکبر، یعنی تعصب می‌فرماید: «صَدَقَهُ بِهِ أَبْنَاءُ الْحَمِيمِيَّةِ، وَ إِخْوَانُ الْعَصَبَيَّةِ». عبارت «أَبْنَاءُ الْحَمِيمِيَّةِ»، استعاره است و در آن «الْحَمِيمِيَّة» به سان مادری است که زاد و ولد می‌کند. آن‌گاه مادر که مشبه به است، حذف شده و یکی از متعلقات آن ابناء، با مشبه آمده است. استعاره در «إِخْوَانُ الْعَصَبَيَّةِ» نیز به همین صورت است. دلیل استعاره این لفظ، همراهی انسان متتعصب، با حمیت است و این همراهی، همانند فرزندی است که همراه و همگام با مادرش باشد تا مانند او رشد نماید (بحرانی، ۱۳۸۵: ۲۵۲/۴) که می‌تواند خطر استمرار بر خصلت تعصب، یا تأثیر همنشینی با متعصبان را نیز گوشزد نماید.

در بیان نتایج تعصّب و رزی به زیبایی، آن‌ها را در رشتۀ کلام قرار داده‌اند؛ از جمله در عبارت «فَإِنَّهُ مَلَاقِحُ الشَّنَآنِ» که استعاره است و تفاخر و عصیّت جاهلیّت در آن، به موجود زنده‌ای که زاد و ولد می‌کند، مانند شده است؛ سپس آن موجود، حذف گردیده و یکی از ویژگی‌های آن، «مَلَاقِحُ» آمده است که نشان می‌دهد عصیّت علاوه بر آن که باید کنترل شود، زیرا مرتب در حال افزایش است، موجب بارور شدن کینه‌ها و خصومت‌ها نیز می‌شود و فضای جامعه را تاریک و پر مخاطره می‌سازد و دشمنی و درگیری، افق زندگی را تلخ و غیرقابل تحمل می‌کند.

در عبارت «فَالْأَصْقُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ، وَ عَفَرُوا فِي التُّرَابِ وُجُوهَهُمْ. وَ حَفَضُوا أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ»، واژه «أَجْنِحَتَهُمْ» استعاره از فروتنی پیامبران است. حضرت علیؑ برای این‌که نهایت فروتنی پیامبران را توضیح دهنده، آن‌ها را به پرندگانی مانند کرده‌اند که در هنگام فرود آمدن بر زمین و نشستن، بال‌های خود را می‌گسترانند.

حضرت علیؑ با عبارت «يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عَلَمًا»، به این ویژگی پیامبر ﷺ اشاره نموده‌اند که در آن، «عَلَمًا» استعاره از اخلاق الگووار است. بدین معنا که اخلاق برجسته رسول خدا ﷺ - که باعث نجات و کمال انسان‌ها می‌شود -، به عَلَمِی (پرچمی) مانند شده که دیگران با پیروی از آن، راه سعادت و نجات را پیدا می‌کنند.

امام علیؑ، برکت بعثت پیامبر ﷺ را با عبارت «نَسَرَتِ النَّعْمَةُ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا» بیان می‌نماید که «جَنَاحَ كَرَامَتِهَا»، استعاره از نشر و فراگیری این نعمت‌هاست (خوئی، ۱۳۵۸: ۴۰۱/۱۱).

در عبارت «فَأَصْبَحُوا فِي نِعَمَتِهَا غَرِيقِينَ»، فعل «فَأَصْبَحُوا» باب إفعال است، با ویژگی «دفعَةً واحدةً وَ غَرِيقِينَ»، استعاره است؛ بدین صورت که وفور نعمت و کمال رفاه مردم، به حالت غرق شدن در رودخانه مانند شده است.

همچنین در عبارت «وَأَسَّالْتُ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا»، «جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا» استعاره است، بدین صورت که نعمت‌ها به رودخانه بزرگی مانند شده و سپس رودخانه حذف شده و یکی از لوازم آن به طور تخیلی با مشبه آمده است و وجه شبه این استعاره هم بدین صورت است: چنانچه رودخانه‌ها سبب سرسبزی زمین‌های خشک و بی‌آب می‌شوند، نعمت اسلام نیز سبب بیداری و احیای انسان‌هایی شد که در اثر فقر و نادانی همچون مردگان بودند (خوئی، ۱۳۵۸: ۴۰۱/۱۱).

امام علیه السلام فرمودند: اسلام، «حِصْنَ اللّٰهِ» است که در آن «حِصْنَ اللّٰهِ»، اضافه استعاری است. اسلام در صلابت، به دزی محکم مانند شده است که یاران خود را در برابر دشمنان و وسوسه‌های شیطانی نجات می‌دهد.

امام علی علیه السلام نه تنها از نظر عقلانی قوی بود، از نظر جسمانی و نیروی دفاعی در کودکی نیز زبانزد بود و در تراز بزرگان عرب قرار داشت؛ چنان‌که ایشان می‌فرماید: «أَنَا وَضَعْتُ فِي الصِّبَاغِ  
بِكَلَّا كِلِّ الْعَرَبِ، وَ كَسَرْتُ نَوَاحِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَّ» که در آن «كَلَّا كِلِّ الْعَرَبِ» استعاره مکنیه است و بزرگان عرب به شتران مانند شده‌اند؛ سپس مشبه به حذف گردیده و یکی از لوازم آن، کلاکل با مشبه آمده است.

حضرت نزدیکی خود با پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم را با عبارت «أَشْمُ رِيحَ النُّبُوَّةِ» بیان می‌کند که استعاره است و نبوت به عطر مانند شده است و سپس حذف شده و یکی از لوازم آن - که «ریح» است - برای مشبه آمده است که نشان می‌دهد او تنها مشاهده‌گر وحی و اتفاق‌های پیرامون پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم، هنگام دریافت وحی است و با گوش خود، صدای فرشته وحی را شنیده و با استنشام بوی جبرئیل، حضور فیزیکی او را به خوبی حس کرده است.

امام علی علیه السلام هنگام معرفی خود می‌فرماید: «يُحِيونَ سُنَّةَ اللّٰهِ وَ سُنَّةَ رَسُولِهِ؛ مِنْ أَنْ قَوْمِي  
هُسْنَمْ كَه سُنَّتَهَايِ خَدَا وَ رَسُولَ خَدَا صلوات الله عليه و آله و سلم رَا احْيَا مِنْ كَنْد» که استعاره است و سنت‌های الهی بهسان موجود زنده‌ای تصور شده است. حضرت با بیان این ویژگی، همگان را به توجه ویژه نسبت به سنت‌های پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم فرا می‌خواند. چنان که موجود زنده همواره باید مورد توجه قرار گیرد تا از هرگونه بیماری و نابسامانی دور بماند. سنت‌های پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم نیز، نیازمند توجه ویژه‌ای است تا از نفوذ آلودگی‌ها و خرافات و جهل و تکبر دور باشد؛ زیرا در صورت سستی در این امر، بیمار شده و قدرت خود را از دست خواهد داد و کار به جایی خواهد رسید که سنت‌های جاهلیت، با لباس تظاهر، قدرت می‌یابند و در افکار نفوذ می‌کنند و موجب نابودی می‌شوند.

### ۲-۳. صنعت تشییه

تشییه در لغت به معنی تمثیل و در اصطلاح، عبارت است از: دلالت بر مشارکت امری (مشبه) با امر دیگر (مشبه‌به)، در معنا و وصفی (وجه شبه)، مشروط بر آن که این دلالت به صورت استعاره تحقیقیه و استعاره بالکنایه و تحریدیه نباشد (ظهیری، ۱۳۷۶: ۱۰۵/۵) و

گفته‌اند که تشبیه‌ی وصفی است که به وسیله آن یکی از دو موصوف به وسیله ارادت تشبیه، جانشین دیگری گردد، خواه نایب مناب باشد، خواه نباشد (عسکری، ۱۳۷۱: ۲۳۹).

### ۳-۲-۱. نمونه‌های صنعت تشبیه در خطبه قاصعه

در این خطبه حضرت رؤسای متکبر را پایه‌های اساسی تعصبات جاهلی، ستون‌های فتنه و شمشیرهای انتساب جاهلی می‌داند و می‌فرماید: «فَإِنَّهُمْ قَرَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصَبِيَّةِ، وَدَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ، وَسُيُوفُ اعْتِزَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ» که در آن با استفاده از صنعت تشبیه، سادات و کبراء، به ستون‌های تعصب و فتنه و شمشیرهای تفاخر همانند شده است. این تعابیر، نهایت اثرگذاری رؤسای قبایل و زمامداران بر گمراهی مردم و محکم کردن پایه‌های فرهنگ شیطانی را نشان می‌دهد و می‌تواند هشداری باشد که هیچ‌گاه چشم و گوش‌سته، از زمامداران اطاعت نشود و همواره حق را ملاک قرار داده و افراد، بر مبنای حق سنجیده شوند؛ زیرا پیروی از فرد متکبر، همان پیروی از فرد جاہل است و فرد، با پیروی از متکبر، جاہلیت را به دوش می‌کشد.

با عبارات «فَأَطْفَلُوا مَا كَمَنَ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصَبِيَّةِ» یا «خَلَطْتُمْ بِصَحْتَكُمْ مَرَضَهُمْ» با استفاده از صنعت تشبیه، عصیت به آتش شیوه شده است که هر چیز قابل اشتعال اطراف خود را می‌سوزاند و این‌گونه نیست که تنها به شخص متعصب، آسیب وارد شود؛ بلکه موجب سوزاندن و نابودی اطرافیان می‌شود و خطر آن، جوامع اسلامی را تهدید می‌کند.

شباهت داشتن عصیت به آتش یا عوارض مربوط به آن، در عباراتی دیگر مانند «وَقَدَحَتِ الْحَمِيمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ» یا «نِيرَانِ الْعَصَبِيَّةِ» به خوبی مشاهده می‌شود که در مورد اول، حمیت بهسان انسانی پنداشته شده است که آتش خشم را در دل شعله‌ور می‌سازد، آن‌گاه مشبه به حذف شده و یکی از ویژگی‌های آن یعنی «قَدَحَتِ» با مشبه آمده است؛ همچنین در «نِيرَانِ الْعَصَبِيَّةِ» که اضافه تشبیه‌ی است و در آن، عصیت مانند آتشی است که فضائل اخلاقی را از بین می‌برد، حضرت به پرهیز و زدودن آن از قلب‌ها و خاموش کردن این آتش توصیه می‌کنند و با استفاده از سوگند (فَالَّهُ اللَّهُ فِي كِبِيرِ الْحَمِيمِيَّةِ)، جدی بودن خطر تعصب مذموم را گوشزد می‌نماید.

حضرت، گمراهی عمیق کسانی را که راه نفوذ شیطان را به روی خود گشوده‌اند، با عبارت «حَنَادِيسِ جَهَالَيَّةِ، وَ مَهَاوِي ضَلَالَيَّةِ» - که به صورت اضافه تشبیه‌ی است -، آورده و در آن جهالت در گمراه کردن انسان، به تاریکی شدید همانند شده است.

تشییه اسلام به ریسمان و دعوت به آن با عبارت «جَبَلٌ هَذِهِ الْأُلْفَةُ وَجَنَلٌ الطَّاعَةُ» بیان شده است که هر دو اضافه تشییه‌ی هستند و فرمانبرداری از آموزه‌های دینی جهت تقرب به خداوند متعال به ریسمانی مانند شده است که سبب نجات آدمی می‌شود.

حضرت به زیبایی، بهره‌مندی از تعلیم و تربیت پیامبر ﷺ و همراهی خود با ایشان و دستیابی به انوار الهی را با عبارت «أَرَى نُورَ الْوَحْىِ وَ الرِّسَالَةِ، وَ أَشْمَعْ رِيحَ النُّبُوَّةِ» به ترسیم کشیده است. در عبارت «نُورَ الْوَحْىِ وَ الرِّسَالَةِ»، اضافه تشییه‌ی مشاهده می‌شود و در آن، وحی آسمانی از نظر هدایت و روشنگری، به نور مانند شده است و از آنجایی که وجه شبه و ادات تشییه حذف شده، تشییه بلیغ است.

همچنین در عبارت «كَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونَ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَّ»، سران قبیله مضر و ربیعه - که حضرت با آن‌ها جنگیده است -، به حیوان شاخ‌داری مانند شده‌اند. سپس آن حیوان حذف شده و یکی از لوازم آن برای مشبه اثبات شده است که نشان از نهایت پختگی و تعقل ایشان در کودکی است.

امام علیؑ ویژگی‌هایی را برای خود ذکر می‌نماید: «مُتَمَسِّكُونَ بِجَبَلِ الْقُرْآنِ؛ [من از قومی هستم که] تسمک‌کنندگان به قرآن هستند». این عبارت، تشییه بلیغ است. قرآن در هدایت و نجات انسان‌ها بهسان ریسمانی است که انسان به وسیله آن می‌تواند خود را از قعر چاه بیرون کشد. در این عبارت، حضرت با بیان روش خود در پیشبرد مسیر تعالی، تمسک به قرآن را در رأس کار خود قرار می‌دهد و مابقی گام‌ها را به دنبال آن طی می‌کند؛ چنان‌که تمسک به قرآن را در اولویت موارد دیگر مانند احیای سنت الهی و... قرار داده است که نشان می‌دهد، الگوی اولیه و اصیل او در همه کارها، حتی احیای سنت پیامبر ﷺ تمسک به قرآن است.

### ۳-۳. صنعت کنایه

کنایه در لغت به معنای ترک صريح یک مطلب است و در اصطلاح، آوردن لفظی است که غرض از آن، لازمه معنای دیگر است با جواز اراده لازم آن معنی (سکاکی، ۱۳۵۶: ۱۷۰). به عبارت دیگر، کنایه، آوردن ملازم یک معنی است به گونه‌ای که ابتدا معنی ملازم را دریابیم و سپس ذهن از معنی ملازم، به معنی اصلی منتقل شود (جرجانی، ۱۴۰۴: ۵۲). کنایه در

اصطلاح علم بیان، این است که چیزی را با لفظی غیرصریح بیان کنند (عسکری، ۱۳۷۱: ۳۶۸).

### ۳-۳-۱. نمونه‌های صنعت کنایه در خطبه قاصعه

از راهکارهای شیطان برای نابودی انسان و آلوده کردن او، القای وسوسه است. هنگامی که وسوسه‌ها و افکار شیطانی در روح متکبر دمیده می‌شود، خودبرترینی و پندار اولویت بر دیگران، در جان او تقویت می‌شود. لفظ «نَفَخَ» در عبارت «وَنَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ»، کنایه از القاء این وسوسه و حсадت است. «مَنَافِعُ الشَّيْطَانِ» - که کنایه از وسوسه شیطان و اغوا کردن است -، کم کم موجب تفرقه و دین‌گریزی و جنگ و فساد در زمین می‌شود.

شیطان با شکار ایمان و تسلط همه جانبه بر آدمی، او را به ورطه نابودی می‌کشاند و به دنبال آلودگی او به گناهان، جز جهنم و آتش سوزان، چیزی انتظار چنین فردی را نمی‌کشد: «وَسَوْقًا بِخَزَائِيمِ الْقَهْرِ إِلَى النَّارِ الْمُعَدَّةِ لَكُمْ»، کنایه صفت از موصوف بوده و منظور از آن، جهنم است. در عبارت «فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصَبَيَّةِ، وَدَعَائِيمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ، وَسُيُوفُ اعْتِيَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ»، «أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ» کنایه از اجزا و قسمت‌های فتنه و آشوب است و نهایت اثربداری رؤسای قبایل و زمامداران بر گمراهی مردم و محکم نمودن پایه‌های فرهنگ شیطانی را نشان می‌دهد. در بیان ویژگی‌های شیطان آمده: «(اَسْتَفْحَلَ سُلْطَانُهُ عَلَيْكُمْ، وَدَلَفَ بِجُنُودِهِ نَحْوُكُمْ؛ او سلطه خود را بر شما مستولی ساخت و با لشکریانش با سرعت به سوی شما تاخت) که جنود ابلیس، کنایه از اهل فساد در روی زمین هستند (بحرانی، ۱۳۹۱: ۴۳۶/۲).

عبارت «كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَلْ»، کنایه از قبایل است که برادرش را به سبب حсадت کشت و علی آن را مصدقی برای عترت‌آموزی معرفی کرده است.

امام در توصیف مخاطبان آن روزگارش می‌فرماید: «أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهِجْرَةِ أَعْرَابًا؛ وَ بَدَانِيدْ شما بعد از هجرت [به سوی کمال] به شیوه اعراب بدوى پیوستید» که کنایه از وحشیگری و دورشدن از عقلانیت است. گویی بصیرت و درک درست از آن‌ها گرفته شده و با احیای سنت‌های جاهلی، عامل هلاکت خویش می‌شوند؛ طوری که از آن‌ها، تنها داستانی برای عترت آیندگان، باقی می‌ماند.

در عبارت «فَالصَّقُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ، وَعَفَرُوا فِي التُّرَابِ وُجُوهُهُمْ. وَخَفَصُوا أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ»، هر سه جمله، کنایه است و منظور از آن‌ها تواضع پیامبران و اولیای الهی است.

امام در توصیف پیامبران می فرماید: «تُمَتَّدْ نَحْوَهُ أَعْنَاقُ الْجَالِ» که کنایه از شکوه و عظمت قدرت پیامبران است؛ به گونه ای که دیگران از شکوه و عظمت این قدرت، گردن های خود را به سوی آن خیره می کنند.

در عبارت «تَعَطَّفَتِ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ فِي ذُرَى مُلْكٍ ثَابِتٍ؛ وَ امْوَارُ زَنْدَگِيِ در مراتب بالایی از ملک ثابت به سوی آنان میل کرد»، ذری جمع ذروه و کنایه از اسلام به عنوان امری استوار است. در بیان آثار بعثت پیامبر ﷺ آمده: «لَا تَعْمَلُ لَهُمْ قَاتَاهُ، وَ لَا تُقْرَعُ لَهُمْ صَفَافَاهُ؛ دیگر نیزه ای از آنان را برای شناخت تیزی و کندي وقدرت آن آزمایش نکردند و سنگی از آنان را برای شکستن نکوییدند» که کنایه نسبت بوده و مراد از آن، قدرتمند گردیدن اعراب است.

امام در معرفی خویش می فرماید: «عُمَّارُ اللَّيلِ وَ مَنَّارُ النَّهَارِ؛ من از قومی هستم که شب بیدار، و هدایتگران روز هستند». یعنی از آبادکنندگان شب و برج دیده بان روز هستند. آبادکننده شب بودن، کنایه از این است که شبها را پیوسته با عبادت به سرمی برند. ایشان با بیان این عبارات، در واقع خود را عامل به راه کارهای عملی مبارزه با شیطان از جمله نماز و روزه و... می داند که در تمام لحظات شبانه روز به آن توجه می کند و اهتمام می ورزد.

### ۳ - ۴. صنعت مجاز

مجاز، استعمال لفظ است در غیر معنی اصلی و موضوع له حقیقی به مناسبی، و آن مناسبت را در اصطلاح فن بدیع، «علاقه» می گویند. لازم به ذکر است مجاز به قرینه نیز احتیاج دارد تا معلوم شود که مراد گوینده، معنی مجازی است یا حقیقی (همایی، ۱۳۷۹: ۲۴۸).

#### ۳ - ۴ - ۱. نمونه صنعت مجاز در خطبه قاصده

حضرت علی <ص>، نشانه های تفرقه را «فَالْأَحْوَالُ مُضْطَرَبَةٌ، وَ الْأَيْدِيُ مُخْتَلَفَةٌ، وَ الْكُثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ؛ فِي بِلَاءِ أَرْزٍ؛ احوال در اضطراب، و قدرت ها مختلف، و کثرت پراکنده، در بلایی شدید» بیان می کند که در آن، «الْأَيْدِيُ مُخْتَلَفَةٌ» مجاز به علاقه جزئیه است؛ زیرا منظور از پراکنده شدن خود آن هاست؛ ولی چون دست، نماد و نشانه وحدت است و در آن زمان، برای پیمان بستن و حتی معاملات افراد با یکدیگر دست می دادند و این کار آن ها به معنای یکپارچگی آن ها بود، لذا جزء - که همان دست است -، آمده و کل، اراده شده است.

### ۳-۵. تناسب لفظ و معنا

تناسب لفظ و معنا، یکی از مؤلفه‌های علم بلاغت و از آرایه‌های بدیعی است که به معنای تناسب الفاظ با معانی مورد نظر متکلم، در بافت زبانی و موقعیتی کلام است. این تناسب، شامل تناسب ساختاری، آوایی و معنایی بوده و هدف آن، انتقال رساتر پیام به مخاطبان است و همه این‌ها بیانگر هوش زبانی امام علی<sup>ع</sup> است؛ زیرا تنها افراد دارای خزانه واژگانی غنی، از استعداد زبانی والایی برخوردارند و به سهولت می‌توانند در موقعیت‌های مختلف، از آن عبارات و ساختهای نحوی بهره ببرند و مناسب با آن موقعیت سخن گویند و سبکی زیبا بیافرینند و حد اعلای این ویژگی‌های زبانی، نشانه نبوغ ادبی است (بلومفیلد، ۱۳۱۲: ۵۲).

### ۳-۵-۱. نمونه‌های تناسب لفظ با معنا در خطبه قاصده

خطبه با عبارت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزَّ وَ الْكِبْرِيَاءُ وَ اخْتَارُهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ وَ حَعَلَهُمَا حَمْدًا وَ حَرَمًا عَلَىٰ غَيْرِهِ، وَ اصْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ» آغاز می‌گردد که حمد آن را، تنها شایسته ذات مقدس الهی می‌داند. از دیدگاه ادبی، الف و لام در الحمد، الف و لام جنس و یا الف و لام استغراق عنوان شده است؛ بنابراین، جنس حمد یا تمام مصاديق آن، ویژه خداوند متعال است (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۹/۱).

الف و لام در «الْعِزَّ وَ الْكِبْرِيَاءُ»، الف و لام جنس است و همه عزت و کبریایی، ویژگی و لباس خاص خداوند است و اختصاص این صفات به خداوند را با آوردن نفس به علاوه ضمیر، پررنگ‌تر می‌کند.

در عبارت «فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَخْتِرُ عِبَادَةُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنفُسِهِمْ بِأَوْلِيَائِهِ الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ» حضرت برای بیان حقارت مستکبران، آن‌ها را با عبارت «عِبَادَة» آورده، و برای تمجید از مستضعفان، آن‌ها را با عبارت «أَوْلِيَاءِ» آورده که حاکی از آن است که شرط ولایت داشتن، سرمایه‌داری نیست؛ برخلاف نگرش فرعون که عامل بقای حکومت را سرمایه‌داری و قدرت ظاهری می‌دانست.

حضرت علی<sup>ع</sup> در این خطبه، در بیشتر موارد، نام ابليس یا شیطان را به صورت ضمیر آورده است و از آن بر می‌آید که حضرت از این انتخاب‌ها هدف معینی داشته و حتی در انتخاب واژگان نیز به دنبال نشان دادن ماهیت شیطان است. آن حضرت برای نشان دادن «انزجار» خود، اصولاً از آوردن نام شیطان یا ابليس خودداری کرده و به آوردن ضمیر اکتفا کرده است.

ایشان به طور غیرمستقیم، ویژگی «محفوی و پنهان بودن» شیطان را گوشزد نموده است؛ چرا که معنای ضمیر، آن چیزی است که در درون و قلب فرد، پنهان است: «الشَّيْءُ الَّذِي تُضْمِرُهُ فِي ضَمِيرِ قَلْبِكَ» (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۴۱۷). برای «تحقیر» شیطان، از ضمیر غایب استفاده کرده؛ حال آنکه شیطان حضور دارد و نیازمند ضمیر مخاطب است.

استفاده فراوان تر واژه ابليس به جای شیطان - با وجودی که شیطان لفظ عام است و ابليس مصاداق آن -، نشانه ترجیح امام بر شناساندن مصاداقها در خطبه است؛ مصاداقی حسی و دارای تعقل که از روی اختیار تصمیم گرفته است؛ در نتیجه، ابليس می‌تواند نمونه بارزی برای عبرت‌آموزی انسان باشد.

هرگاه حضرت به دنبال شناساندن و توجه به ابليس است، مراد همان موجودی است که از سجده کردن بر آدم ﷺ تمد نمود و از بهشت رانده شد.

هرگاه حضرت در این خطبه از واژه شیطان استفاده کرده است، گویا به تمام شاگردان و جنود جنی و انسی او - که اوامر او را اجابت کرده‌اند و در جرگه او درآمدند و با ایجاد وسوسه و القائنات باطل، موجب گمراهی امتهای مختلف گردیدند و همواره در همه جا به هدف گمراهی انسان حضور دارند -، اطلاق شده است.

حضرت در عبارت «وَنَازَعَ اللَّهَ رِدَاءُ الْجَبْرِيَّةِ، وَأَدْرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ، وَخَلَعَ قِنَاعَ التَّدَلُّلِ؛ وَدَرَّ مَقَامَ جَبْرُوتِيَّ بَا خَدَا نِزَاعَ كَرَدَ وَ[بَهْ خِيَالِ خُودِ] لِبَاسَ عَزَّتِيَّ بَوْشِيدَ وَلِبَاسَ خَضْوعِيَّ بَنْدِكِيَّ رَا درَآورَدِ»، کشکمش شیطان با خداوند را با کلمه نزع آورده که به معنای کندن شدید (ابن فارس، ۱۴۱۰: ۴۱۵/۵) و تغییر جایگاه شیء و پیوستن به خصومت (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۱۰۶/۱۴ - ۱۰۷) و تلاش برای جداکردن دشمن از رأی و نظرش است (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۷۸/۱۲) و اگر به باب مفاعله وارد شود و حرف جر با آن همراه گردد، به معنی منازعه، جدال و دشمنی است. در عبارت «وَأَجْلَبَ بِخَيْلِهِ عَلَيْكُمْ؛ سوارانش را به سوی شما جلب نمود»، «أجلب» باب إفعال است و نشان دهنده انجام عمل شیطان به صورت ناگهانی است. پس بشر، نیازمند توجه ویژه به این دشمنی است تا غافلگیر نشود.

حضرت در بیان دشمنی شیطان و یارانش با خدا از کلمه «مصارحه» به معنای رویارویی همراه با دشمنی، عناد و مبارزه طلبی (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۳۱۷/۷ - ۳۴۸) و در محاربه با مؤمنان از کلمه «مبارزه» (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳۶۴/۷) استفاده کرده است که نشان دهنده به

ظهور رسیدن و بروز این دشمنی در میدان جنگ است، یعنی فرد به مرحله‌ای از سرکشی می‌رسد که دیگر نمی‌تواند به آنچه بر زبانش جاری ساخته، عمل کند و یا خلاف آن را مخفی کند؛ بلکه آنچه را که در دل داشته، آشکار می‌کند.

امام در بیان نتایج جهل و تکبیر، فرد را مانند شیطان می‌داند و با آوردن عبارت «مناصبین» (یعنی کسی که جنگ را ایجاد می‌کند) (جوهری، ۱۴۰۴: ۲۲۴)، ویژگی آن‌ها را به خوبی نشان می‌دهد.

آتش افروزی دارای دو معناست: همین جنگ‌های دنیابی یا آتشی که در آخرت، نتیجه عمل است؛ زیرا به قول رسول خدا ﷺ «الْدُّنْيَا مَزَرَّعَةُ الْآخِرَةِ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۷) و اعمال رشت دنیا، فروزنده آتش دوزخ است.

در عبارت «يَقْتَصِونُكُمْ بِكُلِّ مَكَانٍ، وَ يَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ؛ در هر جایی به شکار شما دست می‌برند و بندبند انگشتاتان را می‌زنند»، با استفاده از واژه «کُل»، گستردنگی فعالیت شیطان را نشان می‌دهد.

حضرت علیؑ هلاکتی را که شیطان نصیب آدمی می‌کند با عبارات: «وَأَوْطُوْكُمْ إِثْخَانَ الْجِرَاحَةِ، طَعْنًا فِي عُيُونِكُمْ، وَ حَرَّا فِي حُلُوقِكُمْ، وَ دَقًا لِمَتَاحِرِكُمْ، وَ قَصْدًا لِمَقَاتِلِكُمْ، وَ سُوقًا بِخَرَائِمِ الْقَهْرِ إِلَى التَّارِ الْمُعَدَّةِ لَكُمْ؛ در هلاکت‌گاه‌های نابودی وارد کردند، با نیزه‌هایی که در چشم‌هایتان فرو کردند، با جراحت‌های شدید که بر شما وارد نمودند و با بریدن گلوها و درهم کوفن سوراخ‌های بینی شما و کشاندن شما به کشتارگاه‌ها و شما را به سوی آتشی که برای شما آماده شده است راندند» به تصویر کشیده است؛ هلاکتی که چیزی را باقی نمی‌گذارد و موجب کورشدن و بصیرت زدایی می‌شود؛ نابودی‌ای که انسان را بی اختیار می‌کند و چشم و گوش و اراده او، در مسیر خواسته‌های شیطان می‌شود. در نهایت شیطان، حق حیات را از او سلب می‌کند و او را به نابودی می‌کشاند، قبل از آن‌که با تیری از دشمن ظاهری هلاک شود.

با بیان عبارت «فَلَوْرَحَصَ اللَّهُ فِي الْكَبِيرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَحْصَ فِيهِ لِحَاصَّةٍ أَنْبِيائِهِ وَ أُولِيَّاً» و آوردن «لو» که از ادات شرط مستحبیل الوقوع است، محال بودن جواز کبر را برای همگان حتی انبیا و اولیا بیان می‌کند؛ زیرا همه، آفریده الهی هستند و در برابر عظمت باری تعالیٰ کوچک‌اند. در عبارات «وَإِحْذِرُوا مَا نَزَّلَ بِالْأُمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمُثَلَّاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ، وَ ذَمِيمِ الْأَعْمَالِ»، «سوء» را برای افعال آورده؛ یعنی فی نفسه، آن کار ناپسند است و فطرت نیز، بدی آن را متوجه

می شود و وقتی به شکل عمل درآمده، از عبارت «ذَمِيمٍ» استفاده کرده است؛ یعنی در صورت عمل به آن، سرزنش نیز به دنبال خواهد داشت و شاید این، اولین نتیجه عمل به فعل سوء است. استعمال کلمه «المُتَلَّاتِ» می تواند در بردارنده شباهتی زیاد، بین این عصر زندگی فرد و دوره های گذشته باشد.

امام مقابله با شیطان را با عبارت «فَاجْعَلُوا عَلَيْهِ حَدَّكُمْ، وَ لَهُ جَدَّكُمْ» بیان فرموده است. «حد» به معنای تیزی و شجاعت (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵: ۱۴۰/۱۳) و حمله وری و غافلگیری (بحرانی، ۱۳۸۵: ۴۳۲/۴) توصیف شده و در بررسی کلمه «حد و جد»، «حد» به سه معنای عظمت، بی نیازی و بهره مندی (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۸/۶) و قطع و «جد» به معنای تلاش و همچنین قطع آمده، در مجموع، هر دو، قطع علاقه از شیطان را نتیجه می دهد؛ زیرا حد به معنی قطع و جد نیز اجتهاد و کوشش و مجاهده در مقابل شیطان را معنی می دهد (ابن فارس، ۱۴۱۰: ۴۰۷/۱).

امکان خلقت آدم از بهترین و پست ترین مواد، هر دو برای خداوند، مهیا بوده است و می توان آن را از «لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ...» فهمید. خلقت انسان از گل، برخاسته از اراده الهی است. «لو» از ادوات شرط مستحبیل الواقع است و بر سر فعل «أَرَادَ» آمده که نشان می دهد خداوند اصلاً اراده اش بر خلقت انسان، از نور بوده است؛ هر چند توانایی آن را داشته است. خلقتی در نهایت زیبایی و خوشبویی که برای همه ابصار و عقل ها و نفس ها، زیبا و مدهوش کننده است، نه این که نسبی باشد؛ زیرا بر سر ابصار و عقول و افاسن، «ال» جنس آمده است: «هَمَّةٌ دِيدَكَانُ وَ هَمَّةٌ عَقْلُهَا وَ هَمَّةٌ نَفُوسٌ».

در عبارت «فَالْصَّقُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ، وَ عَفَرُوا فِي التُّرَابِ وُجُوهَهُمْ» توجه به کلمه وجوده و حد (گونه) حائز اهمیت است؛ چرا که با وجود چهره ای زیبا و یا قدرت بدنی بالا، باید دانست که خداوند، خالق است و همه در برابر او ناچیزند. در نماز نیز گذاشتن بالاترین قسمت بدن یعنی سر بر خاک، نشانه تواضع و خاکساری است و او را به اصل خود و مرگ یادآور می شود. در سجده، علاوه بر پیشانی، قسمتی از دست ها و پاها نیز بر روی زمین قرار می گیرد و همان طور که در زندگی روزمره با آن مواجه هستیم، یکی از چیزهایی که مورد کبر است، قدرت بدنی و همچنین داشتن چهره ای زیبا است که گاهی واقعاً زیباست و گاهی فرد به گمان خود می پنداشد که زیباست.

از دیگر راهکارهای زدودن کبر، روزه است. حضرت علی<sup>ع</sup>، آن را با عبارت «مُجَاهَدَةُ الصِّيَامِ» آورده است. به نظر می‌رسد دلیل آن، این است که روزه به خودی خود جهاد است، در پرهیز از خوردن و آشامیدن و جهاد در برابر محافظت از زبان و دیگر جوارح است؛ و عدم توانایی در تحمل گرسنگی و تشنگی نمی‌تواند جوازی برای روزه نگرفتن باشد؛ زیرا آنچه ملازم روزه است، مجاهده است.

برخی روایات، صبر را به معنی روزه بیان کرده‌اند. امام صادق<sup>ع</sup> فرمود: «صبر همان روزه است و هر وقت حادثه‌ای برای کسی پیش آمد، روزه بگیرد تا خدا آن را بر طرف سازد؛ چون خدای تعالی فرموده: ﴿وَاسْتَعِنُوا بِالصَّابِرِ﴾ که منظور از آن، روزه است» (کلینی، ۱۳۸۸: ۶۲/۴) که حضرت آن را در این خطبه با عبارت «جِدُّ الصَّابِرِ» آورده و آن را از محبت خداوند می‌داند. جد الصبر، گویی صبری است که استمرار دارد و فرد را به زحمت می‌اندازد و نیازمند کوشش است. همچنان که بعضی از علمای اخلاق، صبر را دروازه ورود به مقام رضایت به مقدرات الهی و مقام رضنا را باب رسیدن به وادی محبت پروردگار دانسته‌اند (نراقی، ۱۳۶۲: ۲۸۳/۳).

امام در این خطبه، یکی از القاب شیطان را «إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ» بیان کرده‌اند. شیطان علاوه بر این‌که در تعصب پیش‌گام بود، این خصلت ناپسند، به خوبی هم در گفتار و هم در کردارش مشهود است؛ آن‌جا که گفت: «أَنَا تَارِي وَ أَنْتَ طِينِي» که علاوه بر تعصب بر آفرینش خود از آتش، با شروع سخن با «أَنَا»، کمال این منیت در او قابل مشاهده است.

اگرچه توصیه به پرهیز از تکبیر، توصیه‌ای عمومی است و شامل هر دو جنس مؤنث و مذکر می‌شود، اما آن‌چه گواه تاریخ است، مردان متکبّر از نظر تعداد، بر زنان غالب بوده و امام نیز، در عبارت «الَّتِي تُسَاوِرُ قُلُوبَ الرِّجَالِ مُسَاوَرَةَ السُّمُومِ...» مانند زهره‌ای کشنه که در بدن انسان‌ها نفوذ می‌کند، در دلهای مردان وارد می‌شود. از باب تغییب از «الرِّجَالِ» استفاده کرده‌اند و این غلبه مردان، به نظر به دلیل قدرت جسمی افرون‌تر آن‌ها نسبت به زنان یا توانمندی‌های ویژه مردان، از نظر مدیریتی است. در طول تاریخ هم، بیشتر سلاطین و گردن‌کشان و طغیان‌گران که خود را برتر و حتی خدا معرفی کرده‌اند، از مردان بوده‌اند – که در همین خطبه، به بعضی از آن‌ها اشاره شده است –.

امام توانایی شنیدن صدای ناله شیطان را هنگام وحی بیان فرموده و از آن به «هذله الرَّنَّةُ» تعبیر کرده است که ضمیر «هذله» نشان می‌دهد شیطان در همان نزدیکی بوده و صدایش شنیده شده است.

در عبارت «كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمَّهٖ مِنْ غَيْرِ مَا فَضْلٌ» برای معرفی مصدق کبر، قابیل را معرفی نموده است؛ اما علت این که حضرت برای نشان دادن رابطه قابیل و هایل از عبارت «ابن أُمَّهٖ» استفاده کرده است، حال آن که فرزند به پدر منتبه است؛ ولی در اینجا به مادر نسبت داده شده، مراد از این ام همان هایل است و حضرت با آوردن عبارت «ابن أُمَّهٖ»، بار عاطفی خطبه را تقویت می‌کند؛ زیرا مادر، کانون محبت و تربیت است و رابطه میان برادران مادری، صمیمی‌تر و دارای محبت بیشتری نسبت به برادران پدری است (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵: ۱۴۵).

### نتیجه‌گیری

بلاغت، امری جدایی‌ناپذیر و آمیخته با نگارش حضرت علی<sup>ع</sup> است. ما نیز کوشیده‌ایم با تمرکز بر «خطبه قاصعه» - که یکی از طولانی‌ترین خطبه‌های نهج البلاغه است - ، جلوه‌هایی از این زیبایی را بیان کنیم؛ چرا که حضرت با بهره‌گیری از شیوه‌های مختلف تصویرآفرینی به ویژه «بیان» در این خطبه، جهت ایجاد درک بیشتر مخاطب به خلق تابلوهای زیبا از جنس کلمات پرداخته است تا او را از خواب غفلت بیدار کند. در حوزه بیان، غالباً امام در خطبه قاصعه از آرایه‌های استعاره، تشییه، کنایه و مجاز استفاده کرده‌اند؛ البته شایان ذکر است ایشان بیشترین تصویرپردازی خود را در قالب استعاره بیان کرده و با استفاده از این عنصر، زیبایی قابل توجهی پدید آورده‌اند. این مطلب نشان‌دهنده آن است که ایشان در شرایطی قرار داشتند که پوشیده و در لفافه سخن گفتن، امکان انکار سخنانشان از سوی معاندان را کمتر می‌ساخته و البته این شیوه تشییه‌ی سخن گفتن، درک کلام را از سوی مخاطب بهتر می‌کند و تأثیر بیشتری بر او دارد؛ چرا که شرایط را برای او ملموس‌تر خواهد کرد.

همچنین ایشان با گزینش مناسب واژگان و دقت در انتخاب الفاظ و روش ترکیب آن‌ها در تکوین مضامین سخن، کوشیده‌اند نقشی انکارناپذیر داشته باشند و به تداعی معانی کمک کنند و باعث القای بهتر معنا به مخاطب شوند که همه، نشان از شناخت ریزبینانه ایشان است.

## كتابات

قرآن کریم

۱. ابراهیم زاده، رحمت، (۱۳۸۹ ش)، بررسی زبان شناختی خطبه قاصعه نهج البلاغه، پایان نامه کارشناسی ارشد، حسین یوسفی، مازندران: دانشگاه مازندران.
  ۲. ابن ابی الحدید، عز الدین عبدالحمید، (۱۳۸۵ ش)، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: داراحیا التراث العربی، چاپ دوم.
  ۳. ابن فارس، احمد، (۱۴۱۰ ق)، معجم مقاییس اللغة، بیروت: دارالاسلامیة.
  ۴. ابن منظور، محمد بن مقرم، (۱۴۰۸ ق)، لسان العرب، بیروت: داراحیا التراث العربی، چاپ اول.
  ۵. انوری، حسن، (۱۳۸۲ ش)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن، چاپ دوم.
  ۶. اوسط ابراهیمی، علی، (۱۳۷۹ ش)، علوم بلاغت در نهج البلاغه، تهران: فرهنگ بحرانی، کمال الدین بن میثم بن علی، (۱۳۸۵ ش)، شرح نهج البلاغه ابن میثم، ترجمه: حبیب روحانی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
  ۷. جرجانی، عبدالقاہر، (۱۴۰۴ ق)، دلایل الاعجاز (فی علم المعانی)، تصحیح: محمد عبده، تهران: نشر ارومیه.
  ۸. جعفری، سید محمد مهدی، (۱۳۸۱ ش)، «تصویر آفرینی در نهج البلاغه»، زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۷، ص ۶۵ - ۷۳.
  ۹. جعفری، محمد تقی، (۱۳۷۶ ش)، ترجمه نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
  ۱۰. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۰۴ ق)، تاج اللغة و صحاح العربية، بیروت: دار العلم الملايين.
  ۱۱. خاقانی، محمد، (۱۳۷۶ ش)، جلوه‌های بلاغت در نهج البلاغه، تهران: بنیاد نهج البلاغه.
  ۱۲. خلیلی جهان تیغ، مریم، (۱۳۸۴ ش)، «نگاهی کوتاه به صبغه هنری کلمات قصار حضرت علی در نهج البلاغه»، پژوهشنامه ادب غنایی، سال سوم، شماره ۴، ص ۶۱ - ۷۴.
  ۱۳. راوندی، قطب الدین سعید بن هبة الله، (۱۳۶۴ ش)، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، تصحیح: سید عبدالطیف کمری، قم: کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی.
  ۱۴. زمخشri، محمود، (۱۴۰۷ ق)، الكشاف عن الحقائق غوامض التنزيل، بیروت: دارالكتب العربي، چاپ سوم.

١٥. سكاكى، يوسف بن ابى بكر، (١٣٥٦ ق)، مفتاح العلوم، يحتوى على علوم الصرف، النحو، المعانى، البيان، البديع، الاستدلال، العروض، القافية، قاهره: مصطفى البابى الحلبي.
١٦. طباطبائى، سيد محمد حسين، (١٣٧٤ ش)، الميزان فى تفسير القرآن، ترجمة: محمد باقر موسوى، قم: دفتر انتشارات اسلامى، چاپ پنجم.
١٧. ظهيرى، عباس، (١٣٧٦ ش)، المعتبر فى شرح المختصر، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزة علمیة قم، چاپ اول.
١٨. عسکرى، ابو هلال الحسن بن عبدالله بن سهل، (١٣٧١ ق)، الصناعتين: الكتابة و الشعر، تحقيق: على محمد البجاوى و محمد ابوالفضل ابراهيم، القاهرة: دار الكتب العربية، چاپ اول.
١٩. فراهيدى، خليل بن احمد، (١٤١٠ ق)، العين، قم: نشر هجرت، چاپ دوم.
٢٠. قاسمى، حميد محمد، (١٣٨٦ ش)، «هنر تصوير آفرینی در نهج البلاغه»، تحقیقات علوم قرآن و حدیث، دوره ٤، شماره ١.
٢١. کلینى، محمد بن یعقوب، (١٣٦٧ ش)، فروع من الكافى، قم: دارالكتب الاسلامية، چاپ سوم.
٢٢. مجلسى، محمد باقر، (١٤٠٣ ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر الأخبار الائمة الأطهار، بيروت: دار أحياء التراث، چاپ سوم.
٢٣. مصطفوى، حسن، (١٣٦٨ ش)، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، تهران: وزارة فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
٢٤. موسویان، طاهره، (١٣٩٣ ش)، اعراب و بلاغت خطبة قاصعه، پایان نامه کارشناسی ارشد، قم: دانشگاه قرآن و حدیث.
٢٥. نراقى، احمد، (١٣٦٢ ش)، معراج السعادة، مشهد: انتشارات ندای اسلام، چاپ اول.
٢٦. هاشمى خویی، میرزا حبیب الله، (١٣٦٤ ش)، منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغة، تصحيح: سید ابراهیم میانجی، تهران: مکتبه الاسلامیه.
٢٧. هاشمى، احمد، (١٣٨١ ش)، جواهر البلاغه، قم: حوزة علمیه قم.
٢٨. همایی، جلال الدین، (١٣٧٩ ش)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران: هما.
٢٩. یاسوف، احمد، (٢٠٠٦ م)، الصورة الفنية في الحديث النبوية الشريف، دمشق: دارالمکتبی.

